


Al-Ḥakīm al-Tirmidhī's Interpretation of Quranic Content of 'Al-Qalb' (the Heart)



Bagom, Aghabe 

PhD graduated of Quranic Sciences and Hadith, Gorgan Branch,
Islamic Azad University, Gorgan, Iran (bagomaghabeh@yahoo.com)

Abstract

Al-Ḥakīm al-Tirmidhī explains Quranic concepts in many places in his works. One of these concepts is the heart. He considers the heart as one of the organs of the body, and sometimes he calls it an organ and sometimes it is called a part of body, he places it next to other organs, he talks about its interactions with other organs, and he explains different human behaviors based on the different states of their heart. Sometimes, for such a heart, organs such as eyes, ears, blood vessels, knots, and lust are considered, he explains how Satan finds his way into the heart through his entry into the heart vessels, and he gives other attributes to the heart which are, at least from the dominant view of the commentators of the Qur'an, descriptions of a nature other than the organ of heart. The sum of these descriptions has made it difficult to understand al-Ḥakīm al-Tirmidhī's mental picture of the Quranic concept of heart. In this study, by reviewing and categorizing his scattered explanations, we should reread his understanding of this concept from the heart. The hypothesis of this study is that Al-Ḥakīm al-Tirmidhī attributed immaterial effects such as light, knowledge, wisdom, emotional states and the like to the human physical heart, and explained all these attributes based on his medical knowledge about the human heart as an Iranian Ḥakīm.

Keywords: Heart, Fu'ād, ego, knowledge, Inshirāh al-Ṣadr, Ḍayq al-Ṣadr.

Original Research


Received: 17/ 2/ 2023, accepted: 14/ 3/ 2023, and published: 16/ 3/ 2023, Pages: 11-40.

Publisher: Mashhad Faculty of University of Quranic Theology and Awareness.

Print ISSN: 2783-5294

Online ISSN: 2783-5308

Open access in web address: <<http://naghdeara.quran.ac.ir>>

 DOR: 20.1001.1.52942783.1401.3.2.1.6

NOTE: Latin transliteration of the bibliography is included in the final pages of this article.



تفسیر حکیم ترمذی از مفهوم قرآنی قلب

بگم عقبه ^{ID}

دانش‌آموخته دکتری علوم قرآن و حدیث، واحد گرگان،
دانشگاه آزاد اسلامی، گرگان، ایران (bagomaghabeh@yahoo.com)

چکیده

حکیم ترمذی در جای‌جای آثارش به تبیین مفاهیم قرآنی می‌پردازد. یکی از این مفاهیم قلب است. وی قلب را به مثابه اندامی از اندام‌های بدن می‌انگارد و گاه بضعه و گاه مضعه لقب می‌دهد، در کنار دیگر اندام‌ها می‌نشانند، از تعاملات آن با دیگر جوارح سخن می‌گوید و رفتارهای مختلف انسان را هم برپایه وضعیت‌های مختلف قلبش تبیین می‌کند. گاه نیز برای همین قلب اندامی اعضائی هم‌چون چشم، گوش، عروق، عَقد، و شهوت قائل می‌شود، به تبیین شیوه راه یافتن شیطان در قلب از طریق ورودش به عروق قلب می‌پردازد، و اوصافی دیگر به قلب می‌دهد که دست‌کم از نگاه غالب مفسران قرآن توصیفات ماهیتی غیر از قلب اندامی اند. مجموع این توصیفات فهم تصویر ذهنی حکیم ترمذی از مفهوم قرآنی قلب را دشوار کرده است. بناست که در این مطالعه با مرور و دسته‌بندی تبیین‌های پراکنده او از قلب درک وی از این مفهوم را بازخوانی کنیم. فرضیه این مطالعه آن است که حکیم ترمذی عوارضی غیرمادی اعم از نور، معرفت، علم، حکمت، حالات نفسانی و امثال آن‌ها را به همین قلب جسمانی منتسب کرده، و مجموع این اوصاف را برپایه دیدگاه‌های طبّی خویش درباره قلب انسان به مثابه یک حکیم تبیین نموده است.

کلیدواژه‌ها: قلب، فؤاد، نفس، معرفت، ضیق صدر، انشراح صدر.

مقاله پژوهشی

دریافت: ۱۴۰۱/۱۱/۲۸ ش، پذیرش: ۱۴۰۱/۱۲/۲۳ ش، نشر: ۱۴۰۱/۱۲/۲۵ ش، صفحه ۱۱ تا ۴۰.

ناشر: دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم (دانشکده علوم قرآنی مشهد)

شاپای چاپی: ۵۲۹۴-۲۷۸۳

شاپای الکترونیکی: ۵۳۰۸-۲۷۸۳

دسترسی آزاد: پایگاه اینترنتی <<http://naghdeara.quran.ac.ir>>

DOR: 20.1001.1.52942783.1401.3.2.1.6

درآمد

واژه قلب ۱۳۲ بار در قرآن کریم به کار رفته است (عبدالباقی، المعجم المفهرس لالفاظ القرآن، ۵۴۹-۵۵۱). در قرآن طیف گسترده‌ای از افعال یا انفعالات به قلب منتسب شده است: تعقل با قلب صورت می‌گیرد (حج/ ۴۶)، قلب مرکز شکل‌گیری احساسات و انگیزه‌ها و رفتارها معرفی می‌شود (برای نمونه، بنگرید به: آل عمران/ ۱۵۹)، یا از کوری قلب، در پرده بودنش، و مهر خوردن بر آن سخن می‌رود (برای نمونه، بنگرید به: بقره/ ۸۸). این شواهد سبب شده است که مفسران از دیرباز مفهوم قرآنی قلب را به شیوه‌های مختلفی تفسیر کنند (مثلاً بنگرید به: غزالی، احیاء علوم الدین، ۳/ ۳-۵).

در دوران معاصر مطالعات گسترده‌ای درباره مفهوم قلب در قرآن انجام شده است. در این مطالعات برخی بر این تأکید ورزیده‌اند که مراد از قلب مذکور در قرآن روح و ساحت معنوی (رستمی‌زاده، «رابطه فکر و قلب با فهم قرآن»، ۵۴-۵۸)، یا همان نفس انسان (دهقان‌پور، «ماهیت، عوامل و آثار قساوت قلب از دیدگاه قرآن»، ۵۴؛ قراباغی، «اسباب قساوت قلب از منظر قرآن و حدیث»، ۱۰) است. برخی نیز به گفتارهای دانشمندانی استناد کرده‌اند که مغز را مرکز تفکر می‌نمایانند، و بر این تأکید نموده‌اند که در قلب هم سلول‌های عصبی فراوان موجود است و چه بسا اشارات قرآن به وقوع عمل ادراک در قلب انسان به همین واقعیت راجع است (احمدی، «رمز و راز واژه قلب در قرآن»، ۱۱۷).

این تفسیرها از مفاهیم یادشده غالباً بر مطالعه و تحلیل تاریخی معنای واژه‌ها در عصر نزول و سیر تحول تدریجی معنای اصطلاحات در فرهنگ اسلامی بنا نشده‌اند. افزون بر ابهام یادشده در معنای تعبیر قرآنی قلب، ارتباط آن در قرآن با مفاهیم دیگری همچون صدر (نحل/ ۱۰۶)؛ فؤاد (اسراء/ ۳۶؛ قصص/ ۱۰)، و نفس (نساء/ ۶۵؛ یوسف/ ۵۳) نیز مبهم به نظر می‌رسد. برخی این‌ها را مترادف انگاشته (مقاتل، التفسیر، ۲/ ۳۸، ۱۵۳، ۲۵۷؛ ابن‌ابی‌حاتم، التفسیر، ۴/ ۱۳۷۳)، و برخی نیز میان‌شان فرق نهاده‌اند (بیان الفرق...، سراسر اثر؛ نیز بنگرید به: حسن‌زاده، «معناشناسی فؤاد در قرآن»، ۱۲۶).

طرح مسئله

حکیم ترمذی (زنده از حدود ۲۲۰- حدود ۳۰۰ ق)، فقیه، محدث، و مفسر بزرگ مسلمان و از پایه‌گذاران تصوف نظری است. وی به داشتن آموزه‌های اثرگذار در تاریخ اندیشه‌های اسلامی شناخته می‌شود. گفته‌اند وی در رویکردش به تفسیر قرآن بیش از هر چیز در جست‌وجوی حکمت است؛ حکمتی که به پاکی قلب اشخاص بینجامد و این‌گونه، در سلوک معنوی افراد را به کمال اخلاقی برساند (مهروش، «مبانی نظریه تفسیری حکیم ترمذی»، ۱۳۱). حکیم ترمذی در جست‌وجوی چنین حکمتی به ضرورت شناخت انسان توجه ویژه نشان داده، و بحث‌های پردامنه و منسجمی را در آثار متعدد خویش درباره ربط میان حکومت، معرفت، ولایت، و ابعاد وجودی انسان مطرح کرده است (پاکتچی، «انسان‌شناسی حکیم ترمذی»، ۷۸).

از مباحث پردامنه در آثار حکیم ترمذی نحوه تعامل نفس، روح، قلب، صدر (سینه)، فؤاد، کبد، طحال، ریه‌ها، کلیه‌ها، و دیگر اعضاء بدن انسان است. او گاه از قلب همچون بضعه‌ای از گوشت یاد می‌کند که در جوف بضعه‌ای دیگر با نام فؤاد قرار گرفته است (برای نمونه، بنگرید به: حکیم ترمذی، *ادب النفس*، ۵۲). وی قلب را پادشاه، و اعضاء بدن را بندگان وی می‌شناساند و اصل ۲۲۰ از کتاب *نوادر الاصول* خود را هم به توضیح همین معنا اختصاص می‌دهد. برپایه توضیحات وی در آثار مختلفش، هر عضوی از اعضاء انسان به مشیت قلب کار می‌کند (حکیم ترمذی، *نوادر الاصول*، ۳/ ۴۵)؛ چنان‌که هرگاه قلب انسان به چیزی تمایل یابد بدنش به همان متمایل می‌شود (همان، ۳/ ۱۶۸-۱۶۹، ۲۵۸)؛ اما قلب خود برپایه مشیت خدا کار می‌کند؛ زیرا خدا قلب را به غیر خود واگذار نکرده است (حکیم ترمذی، *نوادر الاصول*، ۳/ ۴۵-۵۳). قلب در دست خدا ست و قرآن که می‌گوید «إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ» (حجر/ ۴۲) به همین اشاره دارد که ابلیس را بر قلب‌ها سلطه نیست (حکیم ترمذی، *غور الامور*، ۶۱). وی جای دیگری براساس روایتی نبوی می‌گوید قلب دارای دو چشم و دو گوش است (همان، ۱/ ۶۷)؛ تعبیری که دست‌کم در نگاه اول به نظر می‌رسد نوعی مجازگویی است و مراد از آن برخورداری قلب اندامی از این اجزاء نمی‌تواند باشد. با این حال،

حکیم ترمذی همین بیان را مکرراً برای توصیف نحوه عمل کرد قلب اندامی به کار می‌گیرد (مثلاً بنگرید به: همان‌جا).

از آن سو، موارد کاربرد قلب در مقام تقابل با بدن هم در آثار او دیده می‌شوند؛ مثل وقتی که ندامت را به معنای ماندن قلب کسی پیش خدا (همو، *نوادر الاصول*، ۲/ ۱۱۰-۱۱۱)، یا تَوَسُّم (حجر/ ۷۵) - به معنای نوعی پیش‌گویی با رفتارهایی از جمله دیدن آینده افراد هنگام نظر به چهره ایشان - را نتیجه سوار شدن قلب بر مرکبی از نور خدا (همان، ۳/ ۸۶-۸۸) می‌نمایاند. از همین قبیل است وقتی که در توضیح شیوه صبر، میان صبر قلب و صبر اندام‌ها فرق می‌گزارد و می‌گوید برخی با قلب و جوارح خود صبر می‌کنند؛ به نحوی که قلب از پروردگارش راضی، و جوارح از معصیت محفوظ است (همان، ۲/ ۲۹۰، ۳۰۳، ۳۱۶). مثال دیگر از این بیان‌ها توضیح وی درباره تفاوت حیات قلب و جسد مؤمنان و کافران است: قلب کافر مُرده است هر چند جسدش زنده باشد؛ اما مؤمن هم‌زمان قلب و جسدش زنده‌اند (همان، ۴/ ۲۲۱).

این‌گونه، با مرور آثار حکیم ترمذی نمی‌توان به سادگی دریافت که تعبیر قرآنی قلب از نگاه او آیا به اندام گوشتی اشاره دارد یا به ساحت غیرمادی وجود انسان. عین همین ابهام‌ها البته درباره درک او از برخی مفاهیم دیگر هم چون روح، نفس فؤاد و صدر نیز مطرح است. خاصه باید به این توجه کرد که وی این اصطلاحات را در دورانی به کار می‌برد که هنوز فیلسوفان مسلمان به معنایی اجماعی و تثبیت‌شده برای آن‌ها نرسیده بودند. براین پایه، لازم است که در حمل این اصطلاحات بر معناهایی که در ادوار متأخرتر فرهنگ اسلامی و خاصه در میان فیلسوفان مسلمان رواج یافته‌اند احتیاط شود.

در این مطالعه بنا داریم با مروری بر آراء تفسیری پراکنده وی به درک او از قلب دست یابیم. می‌خواهیم بدانیم از نگاه حکیم ترمذی اولاً، ماهیت قلب چیست: آیا قلب در اصطلاح وی عضوی از اعضاء ساحت مادی و جسمانی انسان تلقی می‌شود یا تعبیری برای اشاره به ساحت غیرمادی انسان است یا باید بسته به بافت کلام در هر جایی آن را بر معنایی متفاوت حمل کرد؛ ثانیاً، رابطه قلب انسان با ساحت غیرمادی و قوای مختلف وجود انسان از دید حکیم ترمذی چه‌گونه توصیف شده است؛ ثالثاً، عوارض وجودی قلب انسان چیست و چه تحولات و تغییراتی در آن، و هریک نیز متأثر از چه عواملی روی می‌تواند بدهد.

۱. ماهیت قلب

در کوشش برای پاسخ‌گویی به پرسش‌های یادشده لازم است نخست شواهد کاربردهای قلب در آثار حکیم ترمذی را مرور کنیم؛ خاصه در بافت‌هایی که از قلب در مقام تقابل با بدن یا در مقام توضیح جایگاه آن در بدن سخنی رفته است.

۱-۱ اجزاء قلب

حکیم ترمذی برای قلب اجزائی برمی‌شمرد. وی می‌گوید قلب قطعه‌ای از گوشت است که در جوف قطعه‌ای دیگر که فؤاد نامیده می‌شود جای دارد. قلب و فؤاد دو قطعه اند که یکی ظاهر و دیگری باطن است (حکیم ترمذی، *نوادراصول*، ۶۲/۲، ۲۵۶، ۵۸/۳؛ برای نمونه مشابه، بنگرید به: همان، ۱۲۰/۴). قلب و فؤاد قرین یکدیگر اند (همان، ۲۲۰/۳). فؤاد غشاء یا همان پرده روی قلب است که دو گوش، دو چشم و یک باب دارد و قلب در جوف آن قرار می‌گیرد؛ گویی فؤاد پیراهن قلب است (حکیم ترمذی، *الفروق*، ۷۳). این دو را به جهت التزاق‌شان به هم دیگر و هم‌راهی‌شان در امور می‌توان به اسم هم‌دیگر نامید؛ چنان‌که می‌توان دو تعبیر قلب و فؤاد را به جای هم به کار برد (حکیم ترمذی، *ریاضة النفس*، ۳۰-۳۱؛ برای عبارات مشابه، بنگرید به: همو، *منازل القربه*، ۸۶-۸۷؛ همو، *المسائل المکنونه*، ۵۸)

ظاهراً حکیم ترمذی خود نیز در مواضعی میان قلب و فؤاد فرق نمی‌گزارد. مثلاً در جایی می‌گوید که قلب دو چشم، دو گوش، و یک باب دارد و صدر (سینه) منزل آن است (حکیم ترمذی، *ادب النفس*، ۵۲). این‌گونه، اجزائی را که در عبارات پیش‌گفته به فؤاد منتسب کرده است هم‌چون اجزاء قلب یاد می‌کند. حکیم ترمذی در جای دیگر صورت‌بندی پیچیده‌تری از اجزاء قلب — یا شاید اجزائی که قلب هم یکی از آنهاست — ارائه می‌دهد: درونی‌ترین لایه درون سینه انسان لُبّاب است، روی آن حَبَّةُ القلب قرار دارد، روی آن شَغاف، روی آن قلب، روی آن غِلاف، روی آن ضمیر، و روی آن فؤاد کشیده شده است؛ چنان‌که هریک از این‌ها را می‌توان به منزله قلب دیگری انگاشت. وی هریک از رفتار و احوال انسان را به یکی از این لایه‌ها نسبت می‌دهد (حکیم ترمذی، *غور الامور*، ۲۹-۳۰).

وی در سخن از چشم، گوش و بَصَرِ قلب می‌گوید از میان همهٔ اَحشاء — یا همان اندام‌های

درونی انسان — خدا به قلب او دو چشم عطا کرده است که بر فوایدش جا دارند. خدا در دو چشم قلب انسان «بَصَر» یا به عبارت دیگر، نور بصیرتی قرار داده است که باطن امور و غائب اوقات را می‌تواند معاینه و مشاهده کند. نیز، به قلب سمعی داده است که با آن کلام خدا را می‌شنود (حکیم ترمذی، *منازل القربة*، ۸۶؛ همو، *نوادر الاصول*، ۱/ ۶۷، ۸۹).

بَصَر یا همان نور بصیرت قلب افزون بر آگاهی بخشی از بواطن امور دنیا می‌تواند برای افراد راهی به سوی خدا نیز بگشاید (حکیم ترمذی، *نوادر الاصول*، ۴/ ۱۰۵)؛ زیرا که خدا خود نور است و قلب می‌تواند از چنین نوری پر شود (همان، ۳/ ۸۸؛ قس: نور/ ۳۵). درکل به باور او فهم انسان چیزی از جنس نور است که بر قلب عارض می‌شود و با تابیدنش بر قلب، بَصَر قلب را می‌گشاید (حکیم ترمذی، *نوادر الاصول*، ۱/ ۱۳۶)؛ لابد — مطابق دیدگاه قدما که باور داشتند رؤیت وقتی روی می‌دهد که نور از چشم به اجسام برسد — به این معنا که با گشوده شدن بصر قلب، نور یا همان بَصَر قلب به امور عارض شده می‌افتد و این‌گونه انسان به فهم دست پیدا می‌کند.

خداوند نورهای مختلفی دارد که بر قلب می‌تاباند و اگر چشم‌های قلب گشوده باشند این نورها — یا درواقع، معرفت‌ها — در قلب راه پیدا می‌کنند: نور عقل، نور عظمت خدا، نور رحمت خدا، نور یقین و جز آن‌ها (برای انوار مختلف، بنگرید به: حکیم ترمذی، *غور الامور*، ۱۱۲-۱۱۳). دست‌یابی به یقین یعنی مرتبه بالای فهم نیز تنها با بهره‌جویی از ابصار قلوب، یعنی لابد با راه‌یابی انوار مختلف به قلب، امکان‌پذیر است (همان، ۱/ ۱۸۹).

از اجزاء دیگر قلب وتین یا همان رگ قلب است. حکیم ترمذی آن را نیاط (آونگ) قلب می‌خواند؛ گویی این رگ طنابی است که قلب را از آن آویخته‌اند. او می‌گوید روح — یا همان توان حرکت و قوه حیات (بنگرید به: بخش ۲) — گرچه در دماغ انسان جای دارد، ولی به همین وتین قلب آویخته شده است (همان، ۳/ ۱۰۱، ۴/ ۱۸۰). به بیان دیگر، رگ قلب در حکم افسار برای روح است (حکیم ترمذی، *ریاضة النفس*، ۳۱) و اگر بند این رگ باز شود روح یا همان توان حرکت از دست خواهد رفت و فرد خواهد مُرد. به باور او، روح یا همان توان حرکت و قوه حیات از همین رگ قلب است که به سراسر بدن رسانده می‌شود (همان، ۳/ ۱۰۱، ۴/ ۱۸۰). هرگاه این قوه حرکت و حیات یا همان روح در فردی افزایش یابد، قلبش هم در کارها تواناتر

می‌شود (همو، *نوادراصول*، ۴/۱۰۵).

افزون بر این‌ها، به نظر حکیم ترمذی قلب گره‌هایی نیز دارد که با آن‌ها محکم بسته می‌شود و در جای خود می‌ماند یا اگر در آن‌ها خللی افتد به لرزش درمی‌آید. حکیم ترمذی از آن گره‌ها با تعبیر «عُقَدُ الْقَلْبِ» یاد می‌کند. وی می‌گوید ایمان این گره‌ها را محکم می‌کند و این‌گونه، موجب تقویت ضمیر، و در نتیجه راسخ شدن عزم فرد می‌شود (همان، ۳/۱۶۹).

۲-۱) قلب هم‌چون عاملی مؤثر بر رفتار

حکیم ترمذی رفتار انسان را هم‌چون یک نظام حکومتی پادشاهی بازمی‌نمایاند که دارای خزانه و فرماندهان و رَعِیَّتِی است: قَلْبُ آن پادشاه، و جوفِ قلب خزانه‌ای است که در آن گنج‌های معرفت جای دارند. فرماندهان پادشاه نیز همان دو چشم قلب هستند که روی فؤاد یعنی پرده‌درب‌گیرنده قلب قرار دارند. عقل هم وزیر این پادشاه است و چشمان قلب تنها با تابیدن پرتو عقل می‌تواند ببیند. اعضاء بدن هم رَعِیَّت و نواحی تحت فرمان پادشاه اند. صدر نیز آرگ پادشاهی قلب است (حکیم ترمذی، *نوادراصول*، ۴/۴۰).

به باور وی، سبب آن‌که قلب را قلب می‌نامند همین است که قدرت تَقَلُّب یعنی متحول شدن را دارد. خدا قلب را برای خدمت‌گزاری آفریده است و از همین رو ست که قلب به اذن مُقَلَّبِ آن یعنی خدا تقلب دارد و دچار تحول می‌شود. خدا هرکس را که برای خدمت به خود آفریده باشد دارای قلب می‌گرداند؛ زیرا هر خدمتی مستلزم برخورداری از وضعیت خاصی است که با تقلب قلب حاصل می‌شود (حکیم ترمذی، *منازل القربه*، ۸۷، ۸۸؛ همو، *المسائل المکنونه*، ۵۹).

این تحول در اثر تابیدن سه نور مختلف در قلب روی می‌دهد: نور معرفت و علم و عهد. نور «حیاتِ بالله» پیش‌تر در قلب قرارداد شده است و با همین نور است که سه نور دیگر به قلب می‌رسند (همو، *منازل القربه*، ۸۷). این‌گونه، بر پایه تبیین حکیم ترمذی قلب معدن نور است و از این بابت آن را به «خُبْرِ فَنَیْد» یا نان آتش دیده و بریان تشبیه می‌کند. وی می‌گوید نوری که در قلب است رَبِّش را می‌شناسد؛ زیرا آن نور نور رب است (همو، *ادب النفس*، ۵۲). وی بخشی از قلب را که دریافت‌کننده نور خداست حَبَّة الْقَلْب می‌نامد و می‌گوید حَبَّ یعنی دوستی نیز از همین ریشه است و به همین خاطر حُب نامیده شده که از همین حَبَّة الْقَلْب

نشأت گرفته است (حکیم ترمذی، *ادب النفس*، ۵۳).

او در تفسیر آیه «أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ» (زمر/ ۲۲)، می‌گوید قلب مُضغِه‌ای است که خداوند آن را از بطانت ارض یعنی خاک‌های زیرین زمین خلق کرده است؛ یعنی از آن‌چه رد پای ابلیس به آن نرسیده است. وی می‌افزاید همین سبب شده است که قلب معدن معرفت باشد (حکیم ترمذی، *غورالامور*، ۶۱-۶۲). او البته معتقد است که شیطان با این همه می‌تواند راهی برای ورود به قلب اشخاص بیابد. سپس می‌کوشد با تبیینی از جایگاه اندام قلب در بدن و ارتباط آن با عروق بدن توضیح دهد شیطان چه‌گونه از طریق عروق، خود را به قلب افراد می‌رساند و آن‌ها را گمراه می‌کند. بر پایه تبیین وی، در پایان مسیر عروق به قلب حفره‌ای است که شیطان با راه یافتن به آن خرسند می‌شود (همان‌جا).

به باور او این‌که در *قرآن* گفته می‌شود روز قیامت کسی را جز برخورداران از قلب سلیم بهره‌ای نخواهد بود (شعراء/ ۸۹)، مراد همین است که هرگاه قلب و عروق کسی آسیبی دید و راه ورود شیطان به آن گشوده شد، سلامت قلبش از دست خواهد رفت (حکیم ترمذی، *غورالامور*، ۶۱-۶۲). قلب سلیم آن قلبی است که از آن ریشه عروق برکنده شود و راه ورود شیطان بالکل سد گردد (همان، ۶۲). در تفسیر «إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ» (اسراء/ ۶۵) نیز می‌گوید مراد آن است که شیطان بر قلوب بندگان خدا راه نمی‌یابد (حکیم ترمذی، *غورالامور*، ۶۱)؛ لابد به همین معنا که راه ورود شیطان از طریق همین عروق به قلب‌های ایشان مسدود شده است. البته برای مسدود ماندن راه ورود شیطان به قلب لازم است که طبیعت قلب چنان‌که هست نماند. قلب از خاک‌های زیرین زمین آفریده شده، و این خاک‌ها نمناک، و طبع آن یابس و خشن است. اگر نور الهی که لطیف است بر آن نتابد، قطعاً سبب خواهد شد که دیر یا زود به اصل خود یعنی همان یبوست و خشونت بازگردد و این‌گونه، در برابر ورود شیطان آسیب‌پذیر باشد (همان‌جا).

۳-۱) جایگاه قلب در بدن

کاربردهای قلب در آثار حکیم ترمذی هم‌چون بخشی از بدن بسیار است. یک نمونه از این قبیل را در توضیحات وی درباره رابطه قلب با زبان می‌توان دید. وی زبان را ترجمان قلب می‌شناساند: مکنونات قلب هرکسی روی زبان او آشکار می‌شوند (بنگرید به: همان، ۲/ ۲۲۸،

۱۰۱/۴). بعد، زبان یک نفر مطالب را به گوش‌های دیگران پرتاب می‌کند و آن مطالب دوباره از طریق گوش‌ها به قلب آن افراد راه می‌یابند (حکیم ترمذی، *نوادیر الاصول*، ۱۹۲/۲). از نظر حکیم ترمذی زبان هم نوعی از علم دارد؛ چنان‌که قلب نیز نوعی از علم دارد و البته علم زبان از علم قلب سرچشمه می‌گیرد (همان، ۳۰۲/۲).

به باور او قلب انسان با کبد و طحال هم ارتباطی دارد: کبد از سمت راست به قلب متصل است و چه بسا حرارت قلب سبب سوختن کبد شود؛ چنان‌که یک بار وقتی پیامبر (ص) قرآن می‌خواندند و شنونده‌ای با شنیدن آیات الاهی افتاد و درگذشت پیامبر (ص) گفتند کبدش سوخته است. حکیم ترمذی از این نتیجه می‌گیرد حرارت قلب آن فرد موجب سوختن کبد او شده بود (حکیم ترمذی، *نوادیر الاصول*، ۲۵۳/۲؛ نیز بنگرید به: همان، ۳۳۰/۲). از آن سو، استقامت قلب در راه خدا نیز با نیرویی امکان‌پذیر است که در کبد جای دارد (همان، ۳/۴). حکیم ترمذی گاه مهربانی را نیز هم‌زمان به قلب و کبد هردو منتسب کرده است (همان، ۱۹-۱۹۱).

به باور حکیم ترمذی اجزاء مختلف بدن با قلب ارتباطی تنگاتنگ دارند؛ چنان‌که اگر در قلب اتفاقی بیفتد و مثلاً فردی غضبناک شود، رگ گردنش هم باد می‌کند و چشمانش قرمز می‌شود (بنگرید به: حکیم ترمذی، *نوادیر الاصول*، ۷۴/۱). نیز، با ورود ترس به قلب، ریه باد می‌کند و صدر (سینه) تنگ می‌شود؛ به نحوی که قلب از مکانش تکان می‌خورد و به لرزش درمی‌آید. وقتی صدر یا همان مکان قلب تنگ شود موضع تدبیر نیز که در صدر است مُضِیَّق می‌شود؛ زیرا چشمان فؤاد در صدر گشوده‌اند و تدبیر امور با آن‌ها صورت می‌گیرد و دستورها از آن جا به جوارح مختلف صادر می‌شود (همان، ۱۴۸/۴؛ نیز، برای تأثیر شک و تردید بر قلب و سایر اجزاء بنگرید به: همان، ۱۴۷/۴-۱۴۸).

حکیم ترمذی می‌گوید قلب در صدر (سینه) جای دارد و صدر میدان عمل قلب است (همان، ۶۶/۱). به باور او صدر مبدأ صدور اعمال و مصدر امور است و از همین رو نیز آن را صدر نامیده‌اند (حکیم ترمذی، *نوادیر الاصول*، ۴۱۸/۱). حکیم ترمذی هم‌چنان‌که معتقد است جوارح مختلف انسان از قلب او اطاعت می‌کنند، اعمال اندام‌ها را گاه به صدر نیز منتسب می‌دارد (همان، ۳۴/۴). گاهی هم از جَوْلانِ فکر در صدر و جای داشتن تدبیر و فکر

در آن می‌گوید (همان، ۳/ ۳۹، ۵۰). با این حال، نباید پنداشت انتساب این عوارض به صدر از باب مجازگویی، و صرفاً به خاطر وجود قلب در صدر است. از نگاه حکیم ترمذی دیگر اعضاء موجود در صدر یا نزدیک به آن مثل ریه‌ها و طحال هم بر اعمال فرد اثرگذار اند، نفس هم در صدر ساکن است، و این‌گونه، مجموع تأثیراتی که سینه فرد بر قلب او می‌گذارد رفتارش را شکل می‌دهد (حکیم ترمذی، *ریاضة النفس*، ۳۱).

بر پایه تبیین حکیم ترمذی، وقتی نور ایمان و یقین در قلب وارد شود اتساع و انشراحی در نتیجه آن در صدر اتفاق می‌افتد (حکیم ترمذی، *نوادر الاصول*، ۱/ ۴۱۸). وقتی کسی دچار انشراح صدر و اتساع قلب شود هر فکری در آن راه یابد هضم می‌شود و فرد را به دشواری نمی‌افکند؛ چنان‌که غذا در معده هضم می‌شود، و لابد چنان‌که اگر غذایی ناگوار باشد شخص را به تلاطم می‌اندازد، سینه تنگ هم فرد را دچار دشواری می‌کند (همان، ۱/ ۱۵۲).

به باور او، حضور هوای نفس در صدر انسان سبب می‌شود فضای سینه انسان تاریک شود و دودها و عباراتی بر قلب انباشته گردند. این انباشتگی موجب می‌شود میان دو چشم قلب و رؤیت امور غیبی حائلی افتد (همان، ۱/ ۲۹۲). از آن سو، با تابش نور ایمان و یقین در قلب سینه وسعت پیدا می‌کند و جا برای رؤیت چشمان قلب گشوده می‌شود (همان، ۱/ ۱۴۶، ۲۱۲، ۲۸۸). با نور یقین می‌توان تنگی صدر و دل‌بستگی قلب به اشیاء را از بین برد. هرچه صدر با یقین بالاتر به نورانیت بیش‌تری برسد، انشراح صدر نیز بیش‌تر می‌شود (همان، ۴/ ۱۴۸-۱۴۹)، سینه درخشش پیدا می‌کند و قلب شخص در همه امورش آرام و مطمئن و باثبات و بی‌لرزش می‌شود (همان، ۱/ ۲۷۱؛ نیز بنگرید به: همان، ۱/ ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۵۲).

همین درک را در تفسیر حکیم ترمذی از آیه‌ای چند می‌توان دید. مثلاً در تفسیر آیه «وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ» (نور/ ۴۰)، می‌گوید خدا با قرار دادن نور ایمان در قلب انسان به او حیات و شرح صدر می‌دهد؛ آن‌سان‌که زبان او به بیان وحدانیت خدا گویا شود (حکیم ترمذی، *نوادر الاصول*، ۱/ ۲۷۰).

خطیته تاریکی‌ای است که در سینه بر قلب انباشته شده است و مانع قلب از رب می‌شود و قلب را مسجون و محجوب از ملکوت می‌کند (همان، ۱/ ۲۷۹). در تفسیر «أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ» (زمر/ ۲۲) نیز می‌گوید مراد از نور همان ایمان است که

با تاییدن در قلب فرد برای او شرح صدر می‌آورد (همان، ۱/ ۲۷۱؛ نیز، برای نمونه‌های مشابه، بنگرید به: همان، ۱/ ۲۴۰، ۳۷۸، ۴/ ۹۸-۹۹).

۲. رابطهٔ نفس، روح و قلب

نفس از نگاه حکیم ترمذی حقیقتی متغایر با روح، و هردو البته در بیان وی متغایر با چیزی است که در عصرهای متأخر فرهنگ اسلامی روح نامیده می‌شود. به نظر می‌رسد مراد از روح در آثار حکیم ترمذی همان قوهٔ حرکت در وجود فرد است؛ یک جور باد که وقتی خدا انسان را کامل آفرید چنان در او آن را دمید که سراسر وجود انسان از آن پر شد (حکیم ترمذی، غور الامور، ۶۷). سکونت‌گاه اصلی روح در دماغ انسان است؛ اما بندِ روح به وتین یا همان رگ قلب بسته شده است؛ یعنی اگر آن رگ بگسلد روح از بدن رها شود. اصل وجود انسان همان روح او است که بر قالب بدن سوار شده است (همو، نوادر الاصول، ۴/ ۱۸۰). اگر این باد از بدن کسی خارج شود بدنش لاشه‌ای از گوشت و استخوان بیش نیست؛ زیرا جسد صرفاً قالبی برای روح است (همان، ۴/ ۱۸۳).

۲-۱) ماهیت نفس

به باور حکیم ترمذی در بدن به‌جز روح، نفس هم حیات دارد و ماهیتِ نفس نیز بسیار شبیه روح است: نفس و روح قرین یک‌دیگر اند؛ هم‌چنان‌که قلب و فؤاد قرین اند. روح و نفس هر دو از جنس باد اند (حکیم ترمذی، نوادر الاصول، ۴/ ۱۸۳) و در هردوی آن‌ها هم حیات یا همان قوهٔ تحرک قرار داده شده است (همان، ۳/ ۱۱۷)؛ با این فرق که روح آسمانی است، خدا از روح خود آن را در انسان دمیده است، ساکن در سر انسان است، طبع سرد دارد و به طاعت خدا می‌خواند؛ اما نفس زمینی است و از خاک خلق شده است، طبع گرم دارد، و از همین رو شهوات را برمی‌انگیزد. فرد با نفس خود می‌خورد و می‌نوشد و می‌بیند و می‌شنود؛ اما با روح خود حیاء و عفت می‌ورزد و لطف می‌کند (همان‌جا).

پُف کردن کار روح، و تنفس کار نفس است. برای همین و با توجه به تفاوت طبع این دو نفس گرم و پُف سرد است (همان، ۳/ ۲۱۷). روح در سر ساکن است و از آن‌جا در تمام بدن منتشر می‌شود؛ اما نفس در بطن (حفرهٔ درون بدن) ساکن است و از آن‌جا به همه جا سرازیر می‌گردد.

وقتی کسی لب‌هایش را روی هم بفشارد و پف کند، روح در مَسْکَنِ خودش (سر) فشرده می‌شود و بعد که لب‌هایش را می‌گشاید با فشار بیرون می‌آید. وانگهی، اگر دهانش را باز کند و نفس فشرده شود و هوا در سینه حبس شود، هنگام خروجش بادی داغ بیرون می‌رود (همان‌جا). وقتی روح که از سر و نفس که از بطن انتشار یافته‌اند به هم برسند فرد به خواب می‌رود (حکیم ترمذی، *المنهیات*، ۱۶۵)؛ لابد، چنان‌که در فلسفه طبیعی باستان هم بازتابیده است، به خاطر این‌که روح که به طبع میل به بالا دارد به پایین میل نموده، و نفس هم که مطابق طبع خودش در پایین ساکن است بالا رفته و حاکم شده، و این‌گونه رخوت بر فرد غالب شده است. در وقت خواب نفس خارج می‌شود؛ اما بندِ روح به رگ‌های قلب متصل می‌ماند (همو، *نوادیر الاصول*، ۱۱۷/۳).

این‌که فرد موقع بیدار شدن از خواب احساس سرما دارد به خاطر همین است که نفس که گرم است از او خارج می‌شود. نفس را همه جانوران دارند؛ اما روح را فقط انسان دارد (همان‌جا). حیاتِ نفس هم البته منوط به ادامه بقاء روح در بدن است (همو، *الاعضاء والنفس*، ۳۷). به بیان دیگر، با خروج روح از بدن، نفس هم خارج می‌شود (همو، *الامثال من الکتاب والسنه*، ۲۶)؛ یا به بیانی دقیق‌تر، وقتی روح خارج می‌شود، خون هم جامد و لخته می‌شود و بعد نفس جمود پیدا می‌کند (همان، ۳۰۵)؛ و باز به بیانی دیگر، وقتی انسان می‌میرد روح خارج می‌شود و دنیا و امکاناتش هم از نفس بازگرفته می‌شود (همو، *نوادیر الاصول*، ۱۹۰/۳).

فقط روح نیست که می‌تواند با خروجش از بدن بر نفس تأثیر گذارد. نفس هم تأثیراتی بر روح دارد. مثلاً اگر نفس در اثر شهوات ثقیل شود روح آن فرد نمی‌تواند از فرد جدا شود و به جای دورتری برود و آگاهی‌ای از جاهای دیگر — از جنس تَوَسُّم — کسب کند؛ اما اگر فرد با ریاضت نفس خود را پاک بکند، روح از سلطه نفس آزاد می‌شود و می‌تواند از دور دست‌ها آگاهی یابد (حکیم ترمذی، *نوادیر الاصول*، ۱۱۵/۲).

جایگاه اصلی نفس در حفره درون بدن هم ریه‌هاست. برای درک جایگاه و کارکرد نفس در بدن باید اعضاء مختلف بطن و کارکرد هریک را از دید حکیم ترمذی بازشناخت. اگر عروق را هم چون طناب‌هایی فرض کنیم که اجزاء مختلف بدن را به هم بسته‌اند، به باور وی کبد جایی

است که عروقی که از جاهای مختلف بدن آمده‌اند به هم دیگر می‌رسند. بخشی از این رگ‌ها از کبد به معده می‌روند. در معده غذا آرد می‌شود و سپس با حل شدن در خون در عروق جاری می‌گردد. در یک سوی دیگر عروق طحال قرار دارد (حکیم ترمذی، *ریاضة النفس*، ۳۱). در سوی دیگر نیز ریه است. محل سکونت نفس در ریه است و نفس با ریه برای زنده ماندنش تنفس می‌کند و نفس‌ها از ریه در دهان و دو سوراخ بینی جاری می‌شود. در میان قلب و ریه هم ظرف نازکی قرار دارد که در آن بادی بسیار ملایم می‌وزد که در اصل از آتش جهنم خلق شده است. این باد که شهوت نام دارد مثل خون در رگ‌ها جاری می‌شود و نفس را سرزنده می‌کند (همان‌جا). گاه از این باد شهوت با تعبیر «هَوایِ نفس» نیز یاد می‌شود؛ زیرا وزیدن چنین هوایی نتیجه تنفسِ نفسِ انسان است (حکیم ترمذی، *ادب النفس*، ۱۱۵). این‌گونه، از دید وی نفس معدنِ شهوات است؛ شهواتی مثل حرص (همو، *نوادیر الاصول*، ۳/ ۲۴۸) یا خیانت (همان، ۳/ ۱۶۹) که قلب را مفتون و کُر و کور می‌کنند (همان، ۲/ ۲۱۴) یا در آن سوءظن می‌آفرینند (همان، ۳/ ۳۹)، یا هَواجس و خطوراتی پدید می‌آورند که قلب را به بیراهه می‌کشاند (همان، ۳/ ۹۹)، و در نتیجه، جوارح را به اموری وامی‌دارند که از آن‌ها نهی شده‌اند (همان، ۱/ ۲۱۵-۲۱۶).

۲-۲) دشمنی نفس با قلب

چنان‌که پیش‌تر نیز یاد شد، به باور حکیم ترمذی قلب هم‌چون یک نظام حکومتی است با قوای خود، و نفس دشمن خانگی او است. نفس انسان مثل دشمنی خانگی در صدر یعنی در آرگ پادشاهی قلب نهان شده، و منتظر فرصت است (حکیم ترمذی، *نوادیر الاصول*، ۴/ ۴۰). حکیم ترمذی در جای‌جای اثرش کتاب *الفروق* می‌کوشد این تقابل‌ها و دشمنی‌ها میان قلب و نفس را تبیین کند و سرزدن هریک از رفتارهای انسان را نتیجه پیروزی جنود یکی از این دو بر دیگری بداند. وی کارهای ناپسند را نتیجه غلبه نفس، و رفتارهای پسندیده را نتیجه غلبه قلب انسان دانسته است. براین اساس، باید انتظار داشت که نفس هم از خود قوایی مشابه داشته باشد. این انتظار بی‌راه نیست؛ زیرا در آثار حکیم ترمذی قلب و نفس هر دو هم‌چون ظروفی در وجود انسان و جای‌گرفته در سینه او بازنموده شده‌اند که خدا علم، ذهن، عقل، معرفت، و نیرو را در هر دو قرار داده است (برای نمونه، بنگرید به: حکیم ترمذی، *نوادیر الاصول*، ۴/ ۱۱۱).

انسان دو جور نفس دارد: یکی پنهان و دیگری آشکار. نفس پنهان مذموم است و سر به راه خیر نمی‌آورد و به قول قرآن (یوسف/ ۵۳) بسیار امرکننده به بدی است (حکیم ترمذی، غور الامور، ۳۸). نفس پنهان از پست‌ترین خاکی خلق شده که وقتی ابلیس در مقام سردسته جنیان (طبق برخی روایات) بر زمین حکومت می‌کرد نشیمنگاه وی بوده است (همان، ۴۰). نفس آشکار تابع کسی است که بر آن غلبه یابد (حکیم ترمذی، غور الامور، ۳۸). اگر قلب توانست با نور عقل بر نفس پادشاهی پیدا کند او پیروی خواهد کرد. این همان است که در قرآن (آل عمران/ ۳۰) گفته شده است «يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحَضَّرًا»، یا همان نفس اطمینان‌یافته‌ای که گفته می‌شود (فجر/ ۲۷-۲۹) به سوی خدا باز می‌گردد (حکیم ترمذی، غور الامور، ۳۹-۴۰). با این حال، همین نفس نیز می‌تواند مرکز شهوات و تمایلات ناپسند شود و اگر چنین شد و قلب را در اسارت خود گرفت و بر آن غلبه کرد می‌تواند قلب را بیمار کند (حکیم ترمذی، الفروق، ۸).

نفس انسان می‌تواند او را وسوسه نیز بکند؛ زیرا هم‌چنان‌که انسان وسوسه‌ای بیرونی از جانب جتیان یا همان شیطان دریافت می‌کند، وسوسه‌گری درونی از جانب انسیان هم دارد که نفس خود او ست (حکیم ترمذی، نوادر الاصول، ۱/ ۶۶). نفس به‌جز آن‌که خود وسوسه می‌کند، معبر شیطان برای وسوسه‌گری نیز هست. شیطان تنها از یک راه می‌تواند خود را به قلب انسان برساند و آن از طریق نفس است؛ زیرا نفس عروقی دارد که سر آن به قلب منتهی می‌شود. اگر شیطان به عروق راه یابد و در آن پیش برود، به دلیل تنگنای خروج تعرق می‌کند. این‌گونه، عرق شیطان به آب رحمت خدا که در این عروق جاری است می‌آمیزد. وقتی این آب جاری در عروق به قلب رسید اثر خود را بر قلب می‌گذارد و قلب را بیمار می‌کند (حکیم ترمذی، غور الامور، ۶۱). هرگاه خدا بخواهد کسی قلب سلیم پیدا کند و از اولیاء خدا بشود بالکل راه عروق او را به قلب می‌بندد. قلب سلیم هم که قرآن یاد می‌کند (شعراء/ ۸۹) همین قلبی است که عروقتش مسدود شده باشند (حکیم ترمذی، غور الامور، ۶۲).

شیطان برای این‌که خود را از طریق عروق نفس به قلب برساند، نفس را از شهوات سیراب می‌کند. نفس وقتی شهواتش برآورده شوند سرحال می‌شود و به سوی آن شهواتها می‌شتابد (همو، نوادر الاصول، ۲/ ۲۹). کسی که به شهوات پردازد، نفسش قوی و چالاک می‌شود و

قلبش را اسیر می‌کند و روحش را هم به مشغله می‌افکند (همان، ۱۱۶ / ۲). اگر نفس بر فرد چیره شود سلطنت او در سینه خواهد بود؛ یعنی لابد به این معنا که به جای قلب، نفس بر سراسر ملک وجود شخص حکم خواهد راند (همان، ۱۱۷ / ۱).

۳-۲) تأثیرات متقابل نفس و قلب

به باور حکیم ترمذی نفس و قلب می‌توانند روی هم تأثیرگذار باشند. نفس در هنگام آسودن فرد ساکن و آرام است و قلب مفتوح‌الباب، مُشرق‌النور، و منکشف‌الغطاء (حکیم ترمذی، *نوادرات‌الاصول*، ۲۵ / ۴). اگر این آرامش ادامه‌دار شود قلب نیکو می‌گردد (همان، ۱۰۰ / ۴)؛ اما هرگاه این نفس آرام را عاملی — مثلاً یک نگاه نامشروع — تحریک نمود، [تنفس نفس یا همان هوای] نفس در همه بدن جریان پیدا می‌کند و با رسیدن به قلب ایمان و حرارت آن را مُکدر می‌سازد، معرفت‌های آن را می‌پوشاند و در آن نسبت به چیز یا کسی که دیده شده است ایجاد دل‌بستگی می‌کند (همان، ۱۷۷ / ۳-۱۷۸).

فَرَحی نیز که در نتیجه احوال نفس ایجاد می‌شود حرارتی دارد که صورت قلب و ساحتش یعنی صدر را می‌سوزاند؛ تا این‌که صدر برای قلب هم‌چون بستری ناهموار و خشن و بی‌استفاده گردد (همان، ۹۹ / ۴). اگر در اثر چنین فرحی مثلاً پرتوهای حرص شعله‌ور شود، دودش فضای درون را پر می‌کند و صدر هم سخت و بسی تاریک می‌گردد و نورش را از دست می‌دهد. چنین فرحی نفس را شاداب می‌کند، شهوات را برمی‌انگیزد و قلب را می‌میراند (همان‌جا). حتی اگر آن را نمیراند، به خاطر حرارت شدید خود آن را کور و کر می‌کند (همان، ۱۴۶ / ۲). از همین‌رو ست که پیامبر (ص) از خدا می‌خواهد قلبش را از آفات نفس بیاید (بنگرید به: حکیم ترمذی، *نوادرات‌الاصول*، ۲۲۷ / ۲). هرگاه قلب این‌چنین به زندانِ نفس گرفتار شود امکان بازگشت به خدا را نخواهد داشت؛ زیرا حجابِ نفس مانع می‌شود که استغفار و شکر تحقق یابند (همان، ۲۱۳ / ۲). یگانه راه خلاصی قلب از عذاب نیز، توبه و بازگشت به سوی خداست (همان، ۱۹۱ / ۳).

از آن‌سو، قلب هم بر نفس تأثیراتی می‌تواند بگذارد. مثلاً چون جنس نفس و قلب یکی است، اگر نور خدا در قلب تابید و آن را مرطوب کرد، نفس هم مرطوب می‌شود و بی‌بوسه‌اش از میان می‌رود و حرارت شهوات در آن فرومی‌نشیند (حکیم ترمذی، *نوادرات‌الاصول*، ۱۲ / ۲).

(۲۲۱). نیز، هم‌چنان‌که شیطان می‌تواند از طریق عروق خود را از نفس به قلب برساند، نور قلب نیز می‌تواند در عروق جاری شود و خود را به نفس برساند. در این حال، حتی کارهای نفسانی و شهوات فرد هم نورانی می‌شود و بر پایه ایمانی که دارد در کارهای شهوانی هم استوار و توانا می‌گردد؛ چنان‌که بعضی اولیاء خدا قوه جماع بسیار دارند (همان، ۲/ ۲۵۵). وقتی نور وارد قلب شود روح از اسارت نفس آزاد می‌گردد (همان، ۲/ ۲۵۴). شادی قلب هم از اسباب هیجان و تحریک نفس است (همان، ۴/ ۱۸۰).

در مواردی نیز قلب و نفس می‌توانند با هم دیگر تعاملاتی دوسویه داشته باشند. یکی از این تعاملات از نگاه حکیم ترمذی همان است که به بیان رایج در اعصار متأخرتر، موجب تبدیل علم حصولی به علم حضوری می‌شود: اول دلالت عقلی توسط قلب به نفس می‌رسد؛ بعد، نفس حکم عقل را تأیید می‌کند و این‌گونه به آن وضوح کامل می‌بخشد (همان، ۴/ ۱۹۴). هرگاه چنین شود برای فرد حکمتی حاصل می‌آید؛ زیرا حکمت همین است که وقتی قلب چیزی را یافت مباشرت نفس را بطلبد و نفس هم آن را تأیید کند. اگر نفس آن‌چه عقل دیده بود را تأیید کرد، حکیم سرانجام امور و زیبایی و زشتی آن‌ها با جوارح می‌بیند و این برای او بسیار آشکارتر خواهد بود. از این‌رو، پس از دست یافتن به تجربه است که حکمت کامل می‌شود؛ چه، قبل از تجربه دیدن با قلب است و اکنون دیدن با چشم. دیدن با عین عین‌الیقین است و دیدن با قلب همان علم‌الیقین (همان، ۲/ ۲۹۶، ۴/ ۱۹۳-۱۹۴).

فراتر از این، شماری از عوامل بیرونی هم‌زمان بر قلب و نفس هردو اثر می‌گذارند. مثلاً اگر کسی که اهل یقین باشد به خدا پناه ببرد، قلبش به استقرار و نفسش به اطمینان می‌رسد (همان، ۱/ ۶۳، ۳/ ۲۰۴؛ برای تعامل قلب و نفس از طریق ایمان و نور رحمت بنگرید به: همان، ۲/ ۱۷، ۲۲۱، ۴/ ۲۰۸). نیکی کردن به فرد نیز بر قلب و نفس او هردو تأثیر می‌گذارد. وقتی نیکی به قلب فردی برسد قلب فرد اسیر آن احسان می‌شود؛ چنان‌که آن نیکی می‌تواند قلب فرد را به هر سویی بکشاند و این‌گونه بر افکار او تأثیر گذارد. وانگهی، همین نیکویی در نفس انسان اثری دیگری دارد: نفس احساس ریاست و بزرگی پیدا می‌کند و به جای این که رام‌تر شود، بدقلقی می‌کند (همان، ۱/ ۱۴۹، ۲۳۹؛ نیز، برای تأثیر ظن در حالات قلب و نفس، بنگرید به: همان، ۳/ ۱۰۰).

نکته آخر هم این که برخی امور هم چون شهوت می‌توانند بر قلب و نفس هردو عارض شوند؛ گرچه شهوت نفس مذموم، و شهوت قلب گاهی ممدوح است. با مراعات حلال و حرام‌ها می‌توان به چنان شهوتی در قلب رسید (همان، ۵۸/۳، ۱۹۶/۲، ۱۳۱/۱). وی در تفسیر «وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاَهَا عَلَيْهِمْ» (حدید/۲۷) می‌گوید برخی اظهار زهد می‌کنند اما قلوب‌شان از شهوات دنیا پُر است (حکیم ترمذی، *نوادرات الاصول*، ۸۶/۱؛ نیز بنگرید به: ۱/۸۸-۸۹، ۱۴۱-۱۴۵). ایمان سبب می‌شود هرگز قلب فرد نسبت به کفر میل و شهوتی نورزد (همان، ۵۸/۳). تا وقتی شهوات از قلب کسی نمیرند شهوت از نفس او برکنده نخواهد شد (همان، ۲۴۶/۲).

۳. تغییرات قلب

حکیم ترمذی معتقد است رفتارهایی که از ارکان و جوارح مختلف انسان سر می‌زند ریشه در سینه شخص دارند؛ سینه‌ای که در آن قلب و نفس در حال جنگ اند و هریک بر دیگری به هر میزان که غلبه یابد، نحوه و شکل آن رفتار بخصوص فرد معین خواهد شد (بنگرید به: حکیم ترمذی، *الفروق*، ۷۶). براین اساس، یکی از مباحث گسترده در آثار وی تغییراتی است که می‌توانند برای قلب روی دهند و هریک تأثیر بخصوصی بر اعمال وی پدید آورند.

۳-۱) فرورفتن قلب در حجاب

زنگارگیری قلب، درغلاف‌رفتگی یا مُصَفَّح شدن، اَجْرَد شدن، غَفَلت، زَيْغ یا کوری قلب از جمله تغییراتی است که می‌توانند برای قلب روی دهند. حکیم ترمذی می‌گوید یکی از چیزهایی که قلب را آلوده می‌کند گناهان است. از دید وی غم‌ها و اندوه‌ها نتیجه شدت گناهانی هستند که قلب را آلوده کرده‌اند و چه بسا انسان را به لهو و لعب بکشانند (حکیم ترمذی، *نوادرات الاصول*، ۱۵۹/۱).

وی بر اساس آیه «كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» (مطففین/۱۴)، می‌گوید قلب با گناه آلوده، و در نتیجه هم چون آهن دچار زنگار می‌شود (حکیم ترمذی، *نوادرات الاصول*، ۱۳۴/۲). از آن سو، اگر نور ایمان در قلبی جای گیرد آن فرد از ارتکاب گناهان مصون خواهد ماند (همان، ۲۷۴/۱؛ برای تشبیه ایمان در قلب به لباس، بنگرید به: ۲۷۳/۱، ۳۶۸). پس برای دور

ماندن قلب از زنگار باید شخص در حفظ نور ایمان قلبش تلاش کند (همان، ۱/ ۲۷۴). هم‌چنان‌که کفر و نفاق می‌توانند قلب را دچار زنگ‌زدگی کنند، ایمان، و یقین نیز می‌توانند زنگار از قلب انسان بزدايند (همان، ۱/ ۲۷۶، ۳/ ۱۸۷، ۱۸۸، ۱/ ۸۹).

قلب هرگاه به اسباب و علل دل‌بسته شود، از خدا غافل، و به اصطلاح دچار غفلت می‌گردد؛ حالتی که چه بسا برای قلب مؤمنان و موحدان هم پدید آید. یک نمونه از وقوع چنین غفلتی برای فرد آن وقت است که ریه‌اش از دود شهوات پر شود و این دود چشمان فؤادش را کم‌بین کند؛ آن‌سان که دیگر نور عقل نتواند به قلبش بتابد (حکیم ترمذی، *ریاضة النفس*، ۳۳). اگر این غفلت گسترده‌تر شد و فرد از ایمان به کفر گرایید، وضعیت قلب او نیز تحول خواهد یافت: قلب کافر دارای غلقت (هم‌خانواده با اغلف، متضاد مختون) است. وی غلقت را غلاف قلب، و غفلت را حجاب قلب می‌شناساند. اگر غفلت قلب نتیجه توجه به تأثیر اسباب و علل و فراموشی علت اصلی یا همان خداست، غلقت یا همان غلاف قلب نتیجه کفر فرد و روی‌گردانی قلب او از خداست (حکیم ترمذی، *نوادرات‌الاصول*، ۴/ ۱۴۶).

حکیم ترمذی در جای دیگر می‌گوید که غفلت قلب در واقع بازمانده همان غلافی است که با کفر بر قلب کشیده شده است و در آیاتی هم‌چون «وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ» (بقره/ ۸۸) یا «بَلْ قُلُوبُهُمْ فِي غَمْرَةٍ» (مؤمنون/ ۶۳) به آن اشاره می‌شود و حائلی است میان عقل فرد با قلب و فؤادش؛ حائلی که سبب می‌شود شعاع عقل دیگر نتواند به قلب شخص بتابد (همو، *ریاضة النفس*، ۳۴). این غفلت جز با یاد خدا زوده نمی‌شود. ذکر دائمی و پیوسته با حرارتی حیاتی که به قلب می‌دهد، غفلت را از قلب ذوب می‌کند (همان، ۴/ ۱۴۶، برای نمونه‌های دیگر، بنگرید به: همان، ۲/ ۱۶۰-۱۶۲، ۳/ ۲۰۰).

هم‌چنان‌که قلب ممکن است گاهی در غلاف قرار گیرد، گاه نیز ممکن است کور شود؛ لابد به این معنا که دو چشم قلب توان بینایی خود را از دست بدهند. حکیم ترمذی در تبیین از آیه «فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارَ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبَ الَّتِي فِي الصُّدُورِ» (حج/ ۴۶) به سه عامل برای کور شدن قلب در ظلمات معاصی اشاره می‌کند: جمع کردن اموال بناحق، نپرداختن حقوق الهی در اموال، و خرج کردن ناحق (حکیم ترمذی، *نوادرات‌الاصول*، ۴/ ۲۱۶).

۲-۳) تکانش‌های قلب

به باور حکیم ترمذی، افزون بر حجاب‌های قلب، تکانش‌های آن نیز می‌توانند موجب تغییراتی در رفتار فرد بشوند. مثلاً گاه قلب (در اثر کدورت هواهای نفس یا همان شهوات) از جایگاه خودش دچار انحراف و جابه‌جایی می‌شود و این‌گونه، از مسیری که خدا برای او تعریف کرده است خارج می‌گردد (حکیم ترمذی، *نوادر الاصول*، ۲/ ۲۴۵). در اندیشه وی ضلالتِ گروه‌هایی هم‌چون خوارج، مُشَبِّهه، قَدْرِيَّه، جَبْرِيَّه، و جَهْمِيَّه از همین‌روست که سوی قلوب‌شان از حق چرخانده شده است و در نتیجه در دین بدعت نهاده و خدا را گم کرده‌اند (همان، ۱/ ۲۲۲، ۲/ ۲۴۷).

به‌غیر از این‌که قلب انسان ممکن است جابه‌جایی و انحراف از جای خودش داشته باشد، امکان تکان خوردن‌های جزئی‌تر هم دارد. حکیم ترمذی از این تکان‌ها به اضطراب قلب، و در نقطهٔ مقابل آن‌ها هم از آرامش قلب یاد می‌کند. حکیم ترمذی می‌گوید قلب در برابر امرِ حق آرام و در برابر امرِ باطل مضطرب می‌گردد (حکیم ترمذی، *نوادر الاصول*، ۱/ ۲۳۸، ۲۳۹). وی ایمان را همان طُمَأْنِینَه و استقرار قلب بازمی‌نمایاند (همان، ۱/ ۲۶۹، ۲۷۰؛ برای ارتباط ساختار لغوی واژه ایمان با معنای آرامش قلب، بنگرید به: همان، ۱/ ۲۷۳).

یکی از این اضطرابات همان است که قلب در برخی مواقع دچار «وَجَل» می‌شود. وجَل در لغت به معنای احساس ترس و نگرانی کردن (خلیل بن احمد، *العین*، ۶/ ۱۸۲) یا احساس ترسی است که از نبود اطمینان و آرامش در وجود فرد خبر می‌دهد و زمانی پدید می‌آید که فرد احساس کند نسبت به انجام وظائف خویش کوتاهی کرده است (ابوهلال عسکری، *الفروق اللغویه*، ۲۲۷). حکیم ترمذی یکی از نشانه‌های استجاب دعا را وَجَل قلب می‌شناساند (حکیم ترمذی، *نوادر الاصول*، ۱/ ۳۷۹). وی می‌گوید وجَل در زمان انکشافِ غِطَاء به قلب مؤمن دست می‌دهد و نتیجهٔ خَشْيَتِ عبد است؛ چنان‌که پیامبر (ص) می‌گوید وَجَل و خشیت عاملِ عبورِ بندگان از روی جهنم است (همان، ۳/ ۲۴۲). وقتی نیز که رأفت در قلب کسی راه یابد، آن قلب دچار وَجَل می‌شود (همان، ۳/ ۲۴۳).

از دیگر تکانش‌های قلب رَهَبَت و رَغَبَت است. رَهَبَت همان گرمای شدید قلب است (حکیم ترمذی، *نوادر الاصول*، ۴/ ۵۵)؛ خواه از شدت شهوات و معاصی، یا از ترس قدرت

و سلطنت خدا و غم آخرت، یا نتیجه دردی که بر نفس وارد شود (همان، ۱/ ۱۵۹-۱۶۰، ۱۸۴، ۱۹۹ / ۲، ۴ / ۵۵). رغبت نیز التهاب و گرمی قلب از جهت حرص داشتن به چیزی است (همان، ۱/ ۱۸۴). حکیم ترمذی می‌گوید اگر قلب انسان در طول عمرش دچار رهبت از خدا شود، سعادت بزرگ است که زمینه معرفت به توحید و معاد و پاداش و کیفر الهی را در او ایجاد می‌کند (همان، ۱/ ۳۹۴).

قلب انسان برای ثبات در هنگام تکان‌های شدید نیاز به نور عظمت دارد. حکیم ترمذی می‌گوید هنگامی که امواج شهوات و وزش بادهای آن در عروقِ نفس تحریک شود، رَجْفَه (تکان شدید ناشی از ترس) در نفس رخ می‌دهد و زلزله در قلب. قلب در این حال درست مشابه سفینه‌ای است که امواج دریا به آن آسیب زنند و به اطراف تکان بخورد. قلب در این وضعیت به ثبات نیاز دارد. اگر در این حال با نور عظمت الهی تأیید شود، به چنین ثبات و استحکامی دست پیدا می‌کند (همان، ۳/ ۴).

نور عظمت خدا با یاد او در قلب تابیدن می‌گیرد. هرگاه قلب در نتیجه یاد خدا به مقام خَشِیْتِ مَحَبَّت و به مقام هَیئَتِ اُنْس برسد این تکانش‌ها در آن کاهش می‌پذیرد و فرد به مقام اهل یقین می‌رسد. خشیت و هیبت شکل باطنی مقام چنین فردی، و محبت و انس بُروز خارجی مقام معنوی او ست. وقتی خوف و خشیت از عظمت خدا قلب فرد اهل یقین را دربرگیرد آن قلب از محبت پر می‌شود. در این حال خوف حالت باطنی شخصیت او، و محبت وضع ظاهری و قابل‌رؤیت او ست. این‌گونه، تابش نور عظمت سبب می‌شود قلب فرد از تکانه‌ها برهد و دارای استقامت شود (همان، ۱/ ۳۶۶، ۴ / ۲۰۷). قلبی که بتواند این چنین استقامتی داشته باشد و در برابر لرزش‌ها مقاومت کند برخوردار از تقوا شده است (همان، ۲ / ۲۱۴). وقتی استقامت قلب افزون شد حتی در برابر بدعت‌ها و دیگر انحرافات نیز دچار زیغ و تغییر مسیر از حق نمی‌شود (همان، ۳ / ۴۲).

حکیم ترمذی معتقد است هرچه با یاد خدا تابش نور عظمت به قلب فردی بیش‌تر شود، بهره قلب از علم به خدا و معرفت به نعمت‌های او بیش‌تر و در نتیجه خاشع‌تر می‌گردد. به بیان خود وی، اَثْقَالِ معرفت بر قلب فرود می‌آیند و خشوع، خضوع، و ذلت قلب را فرا می‌گیرد (همان، ۳ / ۲۱۰). گاه نیز البته ممکن است نور عظمت خدا به قلب کسی نتابیده باشد و در

قلبش اَثقال معرفت متراکم نشده باشند. چنین فردی ممکن است — به خاطر خوف نفسش از فوت منافع — با ارکان و جوارح خشوع ورزد؛ اما قلبی خاشع ندارد و به نوعی نفاق مبتلاست (همان، ۲۱۱/۳). وی این حالت را خشوع نفاق می‌نامد (همان، ۲۱۰/۳).

وی روایت می‌کند پیامبر (ص) مردی را دید که در حین نماز با ریشش بازی می‌کرد؛ فرمود اگر قلبش خاشع بود جوارحش هم خاشع می‌شد (بنگرید به: همان، ۱۷۲/۲، ۲۱۰/۳، ۲۱۰/۴، ۲۴). این‌گونه، وی حکم می‌کند که جوارح به خاطر خشوع قلب خاشع می‌شوند (همان، ۳/۵۴). قلب خاشع قلبی است که شهواتش مرده اند (همان، ۴۲/۳) و مرگ شهوات نیز وقتی برای قلب روی می‌دهد که پیش‌تر شهواتِ نفسِ فرد مرده باشند. گویی قلب با رهایی از نفس و تکلف آن دچار آزادی عمل می‌شود و به اطمینان می‌رسد (همان، ۱۷۲/۲).

۳-۳) نرمی و خشکی قلب

به باور حکیم ترمذی نرمی و قساوت از دیگر حالات و تغییرات قلب اند. وی در تبیین آیه «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ» (آل عمران/۱۵۹) می‌گوید غلظت و شدت قلب نشانه قساوت است و قلب مؤمن فقط زمانی دچار قساوت می‌شود که از خدا غافل گردد (حکیم ترمذی، نوادر الاصول، ۱/۲۱۵). این غلظت و تندخویی قلب سبب رمیدن آن از دیگر قلوب می‌گردد (همان‌جا).

برعکس، لطافت و رقت قلب مانع تفرقه قلوب و سبب ائتلاف قلب‌های پراکنده است. لطافت قلب از نوری است که بر آن بتابد. از میان انوار مختلف آن نوری که سبب لطافت قلب می‌شود نور رحمت الهی است. از آن‌سو، حرارت شهوات، قوت غذا و غلظت خون هم اسباب غلظت قلب را ایجاد می‌کند. از همین‌رو، پیامبر (ص) به حجامت کردن زیاد سفارش می‌کرد (همان‌جا).

وی لین و لطافت قلب را مشروط به آرامش نفس، و آرامش نفس را نیز منوط به مرگ شهوات نفس، و مرگ شهوات نفس را نیز درگرو صبری می‌داند که قلب انسان با تابیدن نور یقین در آن از جانب خدا حاصل کند؛ چنان‌که مثل روغن در نرمی و لطافت شود (همان، ۱/۲۱۴؛ نیز، بنگرید به: همان، ۱/۳۸۱، ۲/۲۲۱، ۴/۳).

وی در تبیین «ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً» (بقره/۷۷) یا

«فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ» (زمر/ ۲۲) توضیحی درباره اسباب و علل قساوت قلب و از دست رفتن نرمی آن به دست می‌دهد. می‌گوید که دوری قلب از رحمت الهی سبب عطش و خشکی آن می‌شود. وقتی قلب خشک شد، سخت می‌گردد (حکیم ترمذی، *نوادر الاصول*، ۲۳۶/۳). از دید او قلب به وسیله رحمت مرطوب و سیراب می‌شود، و با دوری از رحمت به خشکی می‌افتد (همان، ۲۳۷/۳).

۴. عوامل مؤثر بر تغییر قلب

از دیدگاه حکیم ترمذی، منش‌ها و رفتارهای مختلف انسان بر قلب او تأثیراتی دارند. مثلاً وقار (همان، ۲۴/۴) و توکل بر خدا (همان، ۱۹۰/۱) قلب را دارای استقامت می‌کنند. حسرت خوردن باعث می‌شود انوار الهی بر قلب نتابند و قلب عبد از خَلَعَتِ الهی یا همان معرفت خالی گردد (همان، ۱۵۰/۴). طمع وقتی در قلب عمل کند و جای‌گیر شود، بر قلب طبع زده می‌شود و چشمانش بسته می‌گردد (همان، ۱۵/۴). گناه سبب می‌شود قلب شخص به درد آید (همان، ۲۷۸/۱)؛ هرچند اگر شهوات دنیا او را از خود بی‌خود کرده باشند قلبش قدرت احساس چنین دردی را از دست می‌دهد (همان، ۲۷۹/۱). با این حال، این منش‌ها و رفتارها تنها عوامل مؤثر بر تغییر حالات قلب انسان نیستند.

۱-۴) شیطان و تسخیر قلب

از نگاه حکیم ترمذی قلب در معرض تسخیر شیطان است. شیطان می‌تواند مدت‌ها در قلب درنگ بکند (حکیم ترمذی، *نوادر الاصول*، ۶۸/۱). وسوسه شیطان می‌تواند نور خدایی معرفت در قلب و دست‌آوردهای آن - ایمان و توحید - را بیالاید (همان، ۵۷-۵۸/۳). هرچه نور ایمان در قلب کسی بیش‌تر تاییده باشد، شناختِ وسوسه شیطان در سینه ساده‌تر ممکن می‌شود (همان، ۵۸/۳). از آن‌سو، خدا شیطان را در سینه انسان مَسْکَن داده است و او می‌تواند در عروق فرد جَرِیان یابد (همان، ۱۰۴/۴)، خود را به قلب رساند و آن را تسخیر کند (همان، ۳۶۰/۲)، بعد هم از طریق عروق منتهی به قلب خود را به همه جسد برساند و بر جوارح تسلط یابد (همان، ۳۰-۳۱/۴).

نفوذ و سلطه شیطان بر قلب آدمی به سن و سال ارتباط ندارد و حتی در سنین پختگی نیز

روی می‌دهد (همان، ۱۵۶/۲). با این حال، شیطان از وسوسهٔ موحّدان و مؤمنان ناتوان است و نمی‌تواند توحیدشان را باطل کند. سبب آن است که خدا قلب آنان را برگرفته، و نور خود (ایمان) را در قلبشان قرار داده است (حکیم ترمذی، *نوادرات الاصول*، ۵۷/۳)؛ یعنی معرفتی به ایشان داده است که حق را از باطل بشناسند و به تأثیر وسوسهٔ شیطان دچار خطا نشوند.

در اندیشهٔ حکیم ترمذی مراقبت از سینه‌ها در برابر شرّ دشمن توسط دانش یا به بیان خود وی همان نورهای مختلف الهی صورت می‌پذیرد. خدا قلب مؤمن را خزانهٔ گنج‌های معرفتش قرار داده، و نشانه‌های این گنج را در صدر برای چشم فؤاد برافراشته است. هرگاه چشم فؤاد به این نشانه‌ها نظر کند سینه از وسوسهٔ شیطان در امان خواهد بود (حکیم ترمذی، *نوادرات الاصول*، ۲۳۵/۳)؛ و البته هرگاه به هر دلیلی مثل هجوم هواهای نفسانی چشم فؤاد بسته شود خطر وسوسه‌های شیطان گسترده خواهد شد.

۲-۴) اثرپذیری قلب از یاد خدا

اگر انسان بخواهد شیطان را از قلب خودش طرد کند، باید ذکر بگوید (حکیم ترمذی، *نوادرات الاصول*، ۱۳۳/۱). حکیم ترمذی بر پایهٔ روایتی نبوی می‌گوید شیطان در سراسر جسد آدمی منتشر است. اگر انسان خدا را یاد کند شیطان پنهان می‌شود و اگر از یاد خدا بازماند، قلبش را دیر یا زود به تسخیر درمی‌آورد (بنگرید به: همان، ۳۰/۴).

به باور حکیم ترمذی، فایدهٔ ذکر خدا تأثیری است که بر عواطف شخص می‌گذارد. به باور او داشتن و جَل قلب که در قرآن از ویژگی‌های مؤمنان بازنموده می‌شود (انفال/ ۲) نتیجهٔ مداومت بر یاد خداست (حکیم ترمذی، *نوادرات الاصول*، ۲۷۱/۱). هرگاه چنین وجلی با مداومت بر ذکر حاصل شد، قلب انسان مزین به یقین می‌گردد و این‌گونه، می‌تواند از غفلت‌ها، شهوات، و تاریکی‌ها که دائم بر قلب انسان مستولی می‌شوند و مانع بیداری او می‌گردند رهایی یابد (همان، ۹۸/۱). این‌گونه، از دید او ذکر خدا قلب را «نورانی» می‌کند (همان، ۲۰۰/۲)؛ یا به بیان دیگر، حصول معرفت‌هایی را برای انسان موجب می‌شود.

حکیم ترمذی در توضیح از آیهٔ «وَإِذَا ذُكِرَتِ رَبِّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَوْ عَلَىٰ أَذْبَارِهِمْ نُفُورًا» (اسراء/ ۴۶) می‌گوید، ذکری که از قلب خیزد یگانه راه‌کار موثّق برای مصون ماندن از حيلهٔ شیطان و گمراهی است. سبب آن است که وقتی ذکر موجبات وجَل قلب و جنبش آن را فراهم

کند، انواری از قلب ساطع می‌شوند. این انوار سبب می‌شود آتش شهوات که پیش از این با تنفس و نَفْحِ نَفْسِ انسان در اثر کید شیطان شعله‌ور شده است فرونشیند؛ زیرا با ساطع شدن این انوار قلب انسان هشیار می‌شود و نفس نیز که دشمن خود را بیدار و هشیار می‌شناسد راه گریز می‌گیرد. این‌گونه، نفث و نفخ خود را وامی‌نهد، آتش شهوات نیز به خاموشی می‌گراید، سینه پر از انوار (معرفت) قلب می‌شود و فریب شیطان باطل می‌گردد (حکیم ترمذی، نوادر الاصول، ۳/ ۲۳۴؛ نیز، بنگرید به: همان، ۳/ ۲۳۵-۲۳۶).

از میان اذکار مختلف، تلاوت قرآن که سخن خداست اثر بیش‌تری دارد (همان، ۳/ ۲۵۹). نور یا معرفت حاصل از یاد خدا بعد از مدتی ممکن است فروکش کند و برای استمرار آن دوام ذکر لازم است. این دوام ذکر وقتی ممکن می‌شود که عظمت خدا بر قلب حاکم باشد؛ یا به بیان دیگر، محبت خدا قلب را اسیر خود کرده باشد. این ویژگی تنها در مقربان یافت می‌شود (همان، ۴/ ۱۰۷). هرچه یاد خدا در قلب حضور بیش‌تری داشته باشد ایمان فرد فزون‌تر است (همان، ۳/ ۴۰). این پیوند را می‌توان چنین توجیه کرد که ایمان از جنس گرایش عاطفی عمیق به خداست و کارکرد ذکر نیز — چنان‌که گفتیم — تأثیر بر عواطف است.

۳-۴) تأثیر یقین بر قلب

یقین نوری است در قلب که شدت و ضعف دارد. هرچه یقین فرد بیش‌تر شود، چشم قلبش بصیرت بیش‌تری پیدا می‌کند و با نور یقین غیب و نهان را بهتر می‌بیند و این‌گونه، دنیا و هرچه در آن هست نزد فرد کوچک و بی‌ارزش می‌شود (حکیم ترمذی، نوادر الاصول، ۳/ ۷۰). حکیم ترمذی از پیامبر (ص) روایت می‌کند که یقین بهترین چیزی است که در قلب افکنده شده است (همان، ۳/ ۱۷۰). فضیلت انسان به یقین است؛ نه به کثرت صوم و صلوات (بنگرید به: حکیم ترمذی، نوادر الاصول، ۴/ ۶).

حکیم ترمذی در تفسیر آیه «الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ» (انعام/ ۸۲) یقین را نوری (معرفتی) می‌داند که تابیدن آن در قلب مستلزم نوعی هدایت است که با کامل شدن ایمان حاصل می‌شود (بنگرید به: همان، ۱/ ۱۴۵). وقتی چنین ایمان کاملی در فرد پدید آمد، شهوات انباشته در سینه از میان می‌روند و این‌گونه فرد می‌تواند آخرت یا همان بواطن امور هستی را مشاهده کند (بنگرید به: همان‌جا). ایمان وقتی کامل

می‌شود و می‌تواند فرد را به یقین برساند که قلب طاهر باشد. یقین در قلب طاهر استقرار می‌یابد. کسی که قلبش پاک نباشد، یقین از آن متنفر و منزجر می‌گردد و در آن پناه نمی‌گیرد (همان، ۱/ ۲۴۱). وی می‌گوید کسی که در قلبش یقین بدرخشید، قلبش درخشنده، زیبا، و صاف می‌شود (همان، ۱/ ۲۷۶).

نتیجه

چنان که دیدیم حکیم ترمذی قلب را قطعه‌ای از گوشت می‌شناساند که در جوف آدمی واقع شده، دارای چشم، گوش، بصر (نوری که مطابق باور قدما موجب رؤیت می‌شود)، نیاط (بندها)، و گره‌ها (عُقَد) است، و با دیگر اعضاء بدن همچون صدر، کبد، طحال، و زبان ارتباط دارد. قلب و نفس هر دو از خاک خلق شده‌اند؛ با این تفاوت که قلب را خدا از لایه زیرین خاک، و نفس را از لایه رویینی که اثر پای ابلیس بر آن واقع شده خلق کرده است. خاکی که قلب از آن خلق شده نمناک است. طبع این خاک نمناک، یابس و خشن است و اگر نور الهی که لطیف است بر آن نتابد، به اصل خود یعنی همان یبوست و خشونت بازمی‌گردد و مبتلا به قساوت می‌شود.

وی با تبیینی از فیزیولوژی قلب و جایگاه آن در میان عروق بدن بر پایه باور قدما توضیح می‌دهد که شیطان چه‌گونه می‌تواند خود را از طریق عروق به قلب افراد برساند و آنها را گمراه کند. بر پایه تبیین وی، در پایان مسیر عروق به قلب، حفره‌ای است که شیطان با راه‌یابی به آن خرسند می‌شود. از نگاه وی، این‌که در قرآن گفته می‌شود جز برخورداران قلب سلیم کسی را روز قیامت بهره‌ای نخواهد بود، مراد همین است که هرگاه قلب و عروق کسی آسیب دید و راه ورود شیطان به آنها گشوده شد، سلامت قلبش را از دست می‌دهد.

انشرح صدر و قلب هم در اندیشه حکیم ترمذی ارتباط تنگاتنگی با راه‌یابی نور خدا یا همان معرفت حقائق دارد. هرگاه نور (معرفت) به قلب وارد شود، اتساع و انشراحی در صدر پدید می‌آید. حکیم ترمذی از تابیدن انوار در قلب گاه به اعطاء حلم و علم به قلب از طرف خدا تعبیر می‌کند. ورود برخی حالات نفسانی هم‌چون شک به قلب، سبب می‌شود ریه باد کند و مکان بر قلب تنگ شود. این‌گونه، قلب از جایش حرکت می‌کند و دچار بی‌ثباتی می‌گردد و

فرد انواع اضطرابات را تجربه می‌کند.

از این مطالعه می‌توان دریافت که حکیم ترمذی مفاهیمی هم‌چون قلب، نفس، هوای نفس، شهوات، و امثال آن‌ها را بیش از حدی که در ادوار بعدی فرهنگ اسلامی تصور می‌شود مادی می‌انگارد و کاربردهای قرآنی آن‌ها را نیز نه تعبیری مجازگویانه، بل که حقیقی ناظر به فعل و انفعالاتی در همین بدن مادی انسان می‌شناساند و می‌کوشد بر پایه درکی که از پیوند اندام‌های مختلف بدن با هم‌دیگر دارد آن فعل و انفعالات و تأثیرشان در شکل‌گیری عوارض نفسانی مثل معرفت، ایمان، یقین، انواع مختلف اضطرابات و تکانش‌های روحی، شهوت، و جز آن را تحلیل کند.

منابع

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- ابن ابی حاتم، عبدالرحمان بن محمد، *تفسیر القرآن العظیم*، به کوشش اسعد محمد طیب، صیدا، المكتبة العصرية.
- ۳- ابوהלلال عسکری، حسن بن عبدالله، *الفروق اللغویة*، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۱۲ق.
- ۴- احمدی، محمدنبی و حاج زین العابدینی، عباس، «رمز و راز واژه قلب در قرآن کریم»، *الجمعية العلمية الایرانیة للغة العربیة وآدابها*، شماره ۲۲، ۱۳۹۱ش.
- ۵- *بیان الفرق بین الصدر والقلب والفؤاد واللب*، منسوب به حکیم ترمذی، به کوشش احمد عبدالرحیم سایح، قاهره، مرکز الكتاب للنشر.
- ۶- پاکتچی، احمد، «انسان شناسی حکیم ترمذی»، *پژوهش های زبانی و ادبی در آسیای مرکزی*، سال ۱۷، شماره ۴۶، بهار و تابستان ۱۳۹۵ش.
- ۷- حسن زاده، مهدی و مرتضوی، محمد، «معناشناسی فؤاد در قرآن کریم»، *پژوهش های زبان شناختی قرآن*، شماره ۱۰، ۱۳۹۵ش.
- ۸- حکیم ترمذی، محمد بن علی، *ادب النفس*، به کوشش احمد عبدالرحیم سایح، قاهره، الدار المصریة اللبنانیة، ۱۴۱۳ق.
- ۹- حکیم ترمذی، محمد بن علی، *الاعضاء والنفس* (تحریری از کتاب *غور الامور*)، ضمن بسته نرم افزاری الموسوعة الشاملة، دسترسی در ۸ ذی الحجة ۱۴۳۱ق.
- ۱۰- حکیم ترمذی، محمد بن علی، *الامثال من الكتاب والسنة*، به کوشش علی محمد بجاوی، قاهره، دار النهضة.
- ۱۱- حکیم ترمذی، محمد بن علی، *الفروق*، به کوشش شمس الدین عزیزپور و فرهنگ مهرش، *تصحیح و تحلیل محتوای کتاب الفروق حکیم ترمذی*، پایان نامه دکتری علوم قرآن و حدیث، دانشگاه آزاد اسلامی گرگان، ۱۳۹۸ش.
- ۱۲- حکیم ترمذی، محمد بن علی، *المسائل المکنونة*، به کوشش ابراهیم جیوشی، قاهره، دار التراث العربی، ۱۴۰۰ق.
- ۱۳- حکیم ترمذی، محمد بن علی، *المنهیات*، به کوشش محمد عثمان خُشت، قاهره، مكتبة القرآن، ۱۴۰۵ق/ ۱۹۸۵م.

- ۱۴- حکیم ترمذی، محمد بن علی، *ریاضة النفس*، به کوشش ابراهیم شمس‌الدین، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۶ق.
- ۱۵- حکیم ترمذی، محمد بن علی، *غور الامور*، به کوشش احمد عبدالرحیم سایح، قاهره، مکتبه الثقافة الدینیة، ۱۴۲۲ق.
- ۱۶- حکیم ترمذی، محمد بن علی، *منازل القربه*، به کوشش عاصم ابراهیم کتالی، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۲۰۰۶م.
- ۱۷- حکیم ترمذی، محمد بن علی، *نوادر الاصول*، به کوشش عبدالرحمان عمیره، بیروت، دارالجيل، ۱۴۱۲ق.
- ۱۸- خلیل بن احمد، *العین*، به کوشش مهدی مخزومی و ابراهیم سامرای، بیروت، دار و مکتبه الهلال، ۱۹۸۰م.
- ۱۹- دهقان‌پور، طیبه، «ماهیت، عوامل و آثار قساوت قلب از دیدگاه قرآن»، *فرهنگ پژوهش*، سال سوم، شماره ۶، ۱۳۸۹ش.
- ۲۰- رستمی‌زاده، رضا، «رابطه فکر و قلب با فهم قرآن»، *معرفت*، شماره ۳۵، ۱۳۷۹ش.
- ۲۱- عبدالباقی، محمد فزاد، *المعجم المفهرس لالفاظ القرآن*، تهران، اسلامیه، ۱۳۶۴ش.
- ۲۲- غزالی، محمد بن محمد، *احیاء علوم الدین*، بیروت، دارالمعرفه.
- ۲۳- قراباغی، جواد، «اسباب قساوت قلب از منظر قرآن و حدیث»، *مبلغان*، شماره ۱۹۴، ۱۳۹۴ش.
- ۲۴- مقاتل بن سلیمان، *التفسیر*، به کوشش عبدالله محمود شحاته، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۳ق.
- ۲۵- مهروش، فرهنگ، «مبانی نظریه تفسیری حکیم ترمذی»، *پژوهش‌های زبانی و ادبی در آسیای مرکزی*، سال هفدهم، شماره ۴۶، بهار و تابستان ۱۳۹۵ش.

Bibliography

1. The Holy *Qur'an*.
2. 'Ābdul-Bāqī, Muḥammad Fu'ād, *Al-Mu'jam al-Mofaḥras li-Alfād al-Qur'an al-Karīm*, Tehran, Islāmīyya, 1364 SAH.
3. Abū Hilāl al-'Askarī, Ḥasan b. 'Abdullāh, *Al-Furūq Al-Lughawīyya*, Qom, Jama'a al-Mudarrisīn, 1412 AH.
4. Aḥmadī, Moḥammad Nabī and Ḥāj Zaynul-'Ābedīnī, 'Abbās, "The Heart in the Holy *Qur'an*: Literal or Figurative Meaning", *Scientific Journal of the Iranian Association of Arabic Language and Literature*, vol. 22, 1391 SAH.
5. Al-Ḥakīm al-Tirmidhī, Muḥammad b. 'Alī, *Adab Al-Nafs*, ed. Aḥmad 'Abdul-Raḥīm Sāyih, Cairo, Al-Dār Al-Miṣrīyya Al-Lubnānīyya, 1413 AH.
6. Al-Ḥakīm al-Tirmidhī, Muḥammad b. 'Alī, *Al-A'dā' wa al-Nafs (a version of Ghawr al-'Umūr)*, in the Software of Al-Mawsū'a al-Shamila, 1431 AH.
7. Al-Ḥakīm al-Tirmidhī, Muḥammad b. 'Alī, *Al-Amthāl min al-Kitāb wa al-Sunna*, ed. 'Alī Muḥammad Bajāwī, Cairo, Dār al-Nahḍa.
8. Al-Ḥakīm al-Tirmidhī, Muḥammad b. 'Alī, *Al-Furūq*, ed. Shamsuddīn 'AzīzPūr and Farhang Mehrwash, *Editing and Analyzing the Content of al-Ḥakīm al-Tirmidhī's Kitāb Al-Furūq*, PhD thesis in Quranic Sciences and Hadith, Islamic Azad University of Gorgān, 1398 SAH.
9. Al-Ḥakīm al-Tirmidhī, Muḥammad b. 'Alī, *Al-Manḥīyyāt*, ed. Muḥammad 'Uthmān Khusht, Cairo, Maktaba al-Qur'an.
10. Al-Ḥakīm al-Tirmidhī, Muḥammad b. 'Alī, *Al-Masā'il al-Maknūna*, ed. Ibrāhīm Juyūshī, Cairo, Dār Al-Turāth Al-'Arabī, 1400 AH.
11. Al-Ḥakīm al-Tirmidhī, Muḥammad b. 'Alī, *Ghawr al-'Umūr*, ed. Aḥmad 'Abdul-Raḥīm Sayih, Cairo, Maktaba al-Thiqāfa Al-Dīnīyya, 1422 AH.
12. Al-Ḥakīm al-Tirmidhī, Muḥammad b. 'Alī, *Manāzil Al-Qurba*, ed. 'Āshim Ibrāhīm Kayyālī, Beirut, Dār Al-Kutub Al-'Ilmīyya, 2006.
13. Al-Ḥakīm al-Tirmidhī, Muḥammad b. 'Alī, *Nawādir Al-Uṣūl*, ed. 'Abdul-Raḥmān 'Umayra, Beirut, Dār al-Jīl, 1412 AH.
14. Al-Ḥakīm al-Tirmidhī, Muḥammad b. 'Alī, *Riyāda al-Nafs*, ed. Ibrāhīm Shamsuddīn, Beirut, Dār Al-Kutub Al-'Ilmīyya, 1426 AH.
15. *Bayān al-Farq bayn al-Ṣadr wa al-Qalb wa al-Fu'ād wa al-Lubb*, ed. Aḥmad 'Abdul-Raḥīm Sāyih, Cairo, Al-Kuttāb lil-Nashr.

16. DehqānPūr. Ṭayyibe, “The Nature, Factors and Effects of Cruelty of the Heart from the Perspective of the Qur’ān”, *Farhang Pazbūhesh*, vol. 3, Issue 6, 1389 SAH.
17. Ghazzālī, Muḥammad b. Muḥammad, *Ihyā’ ‘Ulūm al-Dīn*, Beirut, Dār Al-Ma‘rifā.
18. Ḥasanzāde, Mahdī and Mortaḍawī, Moḥammad, “The Semantic of ‘al-Fu‘ād’ in the Holy *Quran*”, *Linguistic Researches in the Holy Quran*, vol. 10, 1395 SAH.
19. Ibn Abī Ḥātim, ‘Abdur-Raḥmān b. Muḥammad, *Tafsīr Al-Qur’ān Al-‘Aẓīm*, ed. As‘ad Muḥammad Ṭayyib, Saida, Al-Maktaba Al-‘Aṣrīyya.
20. Khalīl b. Aḥmad, *Al-‘Ayn*, ed. Mahdī Makhzūmī and Ibrāhīm Sāmīrā‘ī, Beirut, Dār wa Maktaba Al-Hilāl, 1980.
21. Mehrwash, Farhang, “The Foundations of Hakīm Tirmidhi's Exegetical Thought”, *Biannual Journal of Cultural, Literary and Linguistic Researches of Central Asia*, vol. 17, Issue 46, 1395 SAH.
22. Muqātil b. Sulīymān, *Al-Tafsīr*, Beirut, Dār Ihyā’ Al-Turāth Al-‘Arabī, 1423 AH.
23. Pākatchī, Aḥmad, “Al-Hakim al-Tirmizi's Ideas in Anthropology”, *Biannual Journal of Cultural, Literary and Linguistic Researches of Central Asia*, vol. 17, Issue 46, 1395 SAH.
24. Qarābāghī, Jawād, “Causes of Cruelty of the Heart from the Point of View of the *Qur’ān* and Hadith”, *Muballegḥān*, vol. 194, 1394 SAH.
25. RostamīZāde, Reḍā, “The Relationship Between the Mind and the Heart with the Understanding of the Qur’ān”, *Ma‘refat*, vol. 35, 1379 SAH.